

تئوری ترجمه در غرب (۱)

داگلاس رابینسون

عبدالله کوثری - علی خزاعی فر

تئوری ترجمه در غرب، از هرودوت تانیچه* نام کتابی است نوشته داگلاس رابینسون که توسط انتشارات سنت جروم (۱۹۹۷) منتشر شده است. این کتاب برخلاف عنوان آن، شرح و نقد و تفسیر آرای نظریه پردازان ترجمه نیست، بلکه در واقع دائرةالمعارف آرای اندیشمندان غربی در زمینه ترجمه است. نویسنده نخست با بیان موجز و دائرةالمعارف گونه نویسنده‌ای را معرفی می‌کند، سپس گزیده‌هایی از نوشته‌های او درباره ترجمه را نقل می‌کند. امتیاز این کتاب بر سایر کتابهای مشابه این است که خواننده مستقیماً با آرای صاحب‌نظران ترجمه آشنا می‌شود. در این کتاب در مجموع بیش از ۲۳۰ قطعه از ۸۹ نویسنده نقل می‌شود. این قطعات از رسالات مستقل درباره ترجمه و یا از دیباچه‌های مترجمان برگزیده شده و از هر زبان که بوده به انگلیسی برگردانده شده است. برخی از اندیشمندان که آرای آنها در این کتاب آمده عبارتند از: هوراس، سنت جروم، توماس آکوئیناس، ویلیام کاگزتن، اتین دوله، توماس مور، ویلیام تیندال، سروانتس، جان دنهام، جان درایدن، ساموئل جانسن، اراسموس، نوالیس، هردر، شلگل، گوته، هومبولت، شلی، شوپنهاور، تایتلر، فیتز جرالده، ماتیو آرنولد، رابرت برانتینگ و نیچه.

در نظر داریم در هر شماره آرای یک یا دو نویسنده را به ترتیبی که در کتاب آمده نقل کنیم.** نویسنده تاریخ تئوری ترجمه در غرب را با هرودوت آغاز می‌کند، اما خود او اظهار می‌دارد که آرای هرودوت به تئوری ترجمه مربوط نمی‌شود چون او هیچ نظریه‌ای درباره ترجمه و روش آن مطرح نمی‌کند. هرودوت که مؤرخ و سفرنامه‌نویس است، به مسأله چگونگی برقراری ارتباط میان زبانهای مختلف توجه نشان می‌دهد و آن را از دیدگاه ژئوپلتیک بحث می‌کند. چنانکه نویسنده می‌گوید تئوری ترجمه در غرب چهار قرن پس از هرودوت و با میسرون آغاز می‌شود. ما نیز از میسرون آغاز می‌کنیم.

***میسرون

میسرون (۱۰۶-۴۳ قبل از میلاد) که در انگلیسی به تولی (Tully) نیز مشهور است، احتمالاً پرآوازه‌ترین خطیب رم بود. خطابه‌های او چندان موثر و گیرا بود که در دبستان به دانش‌آموزان تکلیف می‌کردند بهترین آنها را حفظ و اجرا کنند و نظرات مستدل میسرون درباره سخنوری که به آیین

* Western Translation Theory, from Herodotus to Nietzsche

** - امیدواریم ترجمه کامل این کتاب را در آینده نه چندان دور به علاقه‌مندان تقدیم کنیم. علی خزاعی فر
*** - نام لاتینی میسرون، بنا بر ضبط دائرةالمعارف مصاحب، مارکوس تولیوس کیکرو است که در انگلیسی مارکوس جولوس میسرو تلفظ می‌شود.

سخنوری سیسرون معروف است بر آرای اندیشمندان غرب در زمینه سخنوری تأثیر بسیار داشته است. سیسرون پیش از آنکه نظریه پردازی صاحب اندیشه باشد، واسطه گری خوش قریحه در انتقال حکمت یونان بود. سیسرون را می توان دائرةالمعارف نویسی رومی دانست که تحت تأثیر ارسطو و هراکلیدس پونتیکس آثار برجسته یونانی را که به سنت رواقیون، آکادمیائیان، مشائیون و اپیکوریان نوشته شده بود به زبان لاتین باز نویسی کرد.

سیسرون به علت آنکه با شوری آمیخته به تعصب خود را در مهلکه سیاست پر آشوب زمان خود انداخت، زندگی سختی پیدا کرد. خانواده سیسرون ثروتمند بودند ولی جزء نجبا به حساب نمی آمدند. سیسرون مجبور بود نه از طریق رابطه بلکه به کمک زبان خود راهی به درون طبقه حاکم باز کند، هرچند که طبقه حاکم هرگز او را کاملاً نپذیرفت. استعداد سیسرون در سخنوری، بخصوص آنگاه که زبان خود را در راه تخطئه طرح ها و دست پروردگان صاحب منصبان به کار می گرفت، او را به مناصب مهمی از جمله فرمانداری سیسیل رسانید، اما زبان سرخ او خشم صاحب منصبان را نیز برانگیخت به طوری که به جانش سوء قصد شد، تبعید شد و بالاخره به دست اکتاوین کشته شد. سیسرون علاوه بر کتب متعددی که در انتقال حکمت یونان نوشته، رسالاتی نیز در زمینه سخنوری دارد. در اینجا بخش هایی از دو رساله او و نیز متن کامل یکی از رساله های کوتاه او را نقل می کنیم.

بسیاری از اهل نظر سیسرون را بنیانگذار تئوری ترجمه در غرب می دانند. سیسرون نخستین کسی است که درباره فرایندهای ترجمه سخن گفته و راههایی برای بهتر ترجمه کردن توصیه کرده است. نظریات سیسرون در مورد استفاده آموزشی از ترجمه (از یونانی به لاتین) در تربیت سخنور، بعدها توسط هوراس و پلینی کهن و دیگران بسط یافت. جروم در قرون وسطی این نظریات را اقتباس کرد و در خدمت الهیات مسیحیت درآورد و از قرن چهاردهم تا هفدهم کاتولیک ها، اصلاح گران و اومانیست ها در تأیید اصول ترجمه و آموزش خود به این نظریات استناد می کردند. رساله درباره سخنوری با الهام از آثار افلاطون به صورت گفتگو نوشته شده است. گوینده لوسیوس کراسوس است که در سال ۱۴۰ قبل از میلاد متولد شده و در زمان گفتگو یعنی سپتامبر سال ۹۱ قبل از میلاد (چند روز قبل از مرگش) ۴۹ سال داشته است. به طوری که ساتن و را کهام مترجمان آثار سیسرون می نویسند، "لوسیوس مشهورترین سخنور روم قبل از سیسرون بود و هنگامی که سیسرون کودک بود به او فن سخنوری تعلیم می داد. در این گفتگو لوسیوس در واقع از زبان سیسرون صحبت می کند."

ترجمه خطابه های یونانی به لاتین

گزیده ای از کتاب "درباره سخنوری" (سال ۵۵ قبل از میلاد)

در ایام جوانی در تمرینات روزانه ام بیشتر روشی را به کار می بردم که می دانستم گایوس کاریا، دشمن قدیمی ام، به آن خو گرفته است. این روش به این صورت بود که شعری زیبا بر می گزیدم، یا بخشی از خطابه ای را تا آن حد که حافظه یاری می داد به خاطر می سپردم. سپس با صدای بلند و با شور و احساس درباره موضوع شعر یا خطابه سخن می گفتم و تا حد امکان کلمات متفاوت به کار می بردم.



اما بعد به نقصی در روش خود پی بردم. زیباترین و موثرترین کلماتی را که ممکن بود در توصیف شعر یا خطابه به کار برد، پیش از من اینیوس - اگر شعر سروده او بود - یا گراچوس - اگر خطابه از آن او بود - به کار برده بودند. به کار بردن همان کلمات بهره‌ای نصیب من نمی‌کرد و استفاده از کلمات متفاوت نیز این عادت را در من به وجود می‌آورد که به کلمات درجه دو بسنده کنم. بعدها، وقتی قدری از دوران جوانی فاصله گرفتم، بر آن شدم تا خطابه‌های سخنوران برجسته یونان را به صورت آزاد به لاتین

بازگو کنم. در این روش آنچه را که به یونانی می‌خواندم به لاتین ترجمه می‌کردم و در ترجمه نه تنها بهترین کلمات را که در عین حال کاملاً آشنا بود به کار می‌بردم بلکه، هرکجا که مناسب می‌دیدم، به شیوه قیاسی کلماتی می‌ساختم که برای مردم جدید بود.

بهترین سخنور (سال ۴۶ قبل از میلاد)

می‌گویند سخنوران نیز همچون شاعران انواع گوناگون دارند. واقعیت چنین نیست. شعرگونه‌های متعدد دارد. هر نوشته منظوم، اعم از تراژدی، کمدی، حماسه، شعر تغزلی یا آوازی که دسته‌جمعی خوانده می‌شود (این‌گونه اخیر بیشتر در میان یونانیان متداول بود تا رومی‌ها)، ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از سایر نوشته‌ها متمایز می‌کند. برای مثال، استفاده از سبک کمدی در تراژدی نقص به شمار می‌آید، همچنانکه استفاده از سبک تراژیک در کمدی ناپسند جلوه می‌کند.

این مطلب در مورد دیگرگونه‌های سخن نیز صادق است. هرگونه زبان و لحن خاص دارد که بر اهل فن پوشیده نیست. اما اگر برای سخنوران، همچون شاعران، انواعی قابل شویم، گروهی را برجسته، پرتکلف و باشکوه بدانیم، گروهی را معمولی و فاقد شور و هیجان یا طول و تفصیل بشماریم و برخی را نیز در جایگاهی میان این دو گروه قرار دهیم، این دسته‌بندی اطلاعاتی درباره سخنوران به دست می‌دهد اما از هنر سخنوری دانش چندان به ما نمی‌دهد زیرا در هر هنر، پرسش درباره کمال مطلوب است. اما در صحبت از فرد، آنچه را که در واقع هست توصیف می‌کنیم. بدین ترتیب کسی ممکن است اینیوس را در حماسه، پاکوویوس را در تراژدی و احتمالاً کاسیلیوس را در کمدی ممتاز بدانند. من برای سخنوران انواع گوناگون قابل نمی‌شوم زیرا در پی نمونه تمام‌عیار هستم. به اعتقاد من فقط یک نوع سخنور تمام‌عیار وجود دارد. سخنورانی که به این نوع تعلق ندارند، برخلاف شاعران دسته

تمایزی تشکیل نمی‌دهند، هرچند از حیث مرتبه همتای سخنور تمام‌عیار نیستند. سخنور تمام‌عیار آن است که سخنش آموزنده است، لذت می‌بخشد و بر افکار مخاطب تأثیر می‌گذارد. آموزندگی وظیفه سخنور است. لذت‌بخشی هدیه سخنور به مخاطب است و تأثیرگذاری لازمه سخن است. درست است که سخنوری معتبر از سخنور دیگر بهتر سخن می‌گوید، اما اختلاف در مرتبه است نه در نوع در میان سخنوران، یکی بهتر از دیگران است و آنکه در مرتبه دوم قرار می‌گیرد، سخنش بیش از دیگران به سخن او شباهت دارد. و بر همین قیاس، آنکه سخنش کمتر از دیگران به سخن او شباهت دارد، بدترین سخنوران است.

سخنوری با زیان و اندیشه سروکار دارد، پس کلماتی که برمی‌گزینیم نه تنها باید خوب و درست بلکه مناسب و استعاری نیز باشد. از میان کلمات مناسب باید زیباترین را برگزید و در مورد استعاره نیز باید اعتدال را رعایت کرده، از کاربرد تشبیهات دور از ذهن پرهیز کرد. از سوی دیگر، همچنانکه سخنوری سبک‌های متعدد دارد، گفتار نیز انواع گوناگون دارد. گفتاری که هدف آن توضیح و تشریح است باید واضح و دقیق بیان شود. گفتاری که هدف آن سرگرم کردن است، باید شاد و شوخ باشد. گفتاری که هدف آن برانگیختن احساسات است باید وزین و تأثیرگذار باشد. علاوه بر این، ترکیب کلمات با یکدیگر به نحوی که کلام، روان و موزون باشد، و نیز ترتیب بیان موضوعات به نحوی که در اثبات ادعا موثر باشد، اهمیت بسیار دارد. اما این عوامل همگی روینای ساختمان کلام است. بنیاد ساختمان، حافظه است و روشنایی ساختمان، نحوه اجرای کلام است.

آنکس که کلامش به همه محاسن فوق آراسته است، پرمایه‌ترین سخنوران است. آنکس که کلامش تا حدی نافذ است، سخنوری میان‌مایه است، و آنکس که کلامش هیچ اثر نمی‌بخشد، بی‌مایه‌ترین سخنوران است. با اینحال اینان همه سخنورند، همچنانکه همه نقاشان نقاشند، هرچند که برخی از برخی دیگر برترند. تفاوت میان آنها در توانایی آنهاست، نه در نوع آنها. هیچ سخنوری نیست که نخواهد سخنش به سخن دموستنس شباهت پیدا کند، اما مانند نمی‌خواست همچون هومر بنویسد زیرا او با گونه‌ای دیگر از نوشتار مأنوس بود. سخنوری چندگونه نیست. سخنوری برای آنکه به کلامش عظمت و شکوه ببخشد، از ساده‌گویی می‌پرهیزد. سخنوری دیگر ترجیح می‌دهد ساده و صریح و بی‌تکلف سخن بگوید. این یکی را می‌توان سخنور نامید، اما او بهترین سخنوران نیست، اگر بپذیریم که بهترین سبک در سخنوری آنست که آمیزه‌ای از همه محاسن باشد.

این مقدمه را موجزتر از آنچه در خور موضوع بود بیان کردم، اما فعلاً به تفصیل بیشتر نیاز نیست. از آنجا که سخنوری یک‌گونه بیش نیست، باید دید این‌گونه چه ویژگی‌هایی دارد. این‌گونه سخنوری در آتن شکوفا شد. همه می‌دانند که سخنوران آتن سبک‌های متمایز دارند، اما خصوصیات تمایز دهنده این سبک‌ها چندان شناخته شده نیست. بسیاری از مردم فقط از یک وجه نظر می‌کنند و آن اینکه در خطابه‌های سخنوران آتن نقصی نیست که بر آن خرده بتوان گرفت. معدودند کسانی که از وجه دیگر نیز می‌نگرند و آن اینکه این خطابه‌ها خصوصیات تحسین‌برانگیز بسیار دارند. اگر اندیشه‌ای مهم، نامعقول، بی‌روح و عاری از لطف باشد، این اندیشه نقص دارد. اگر کلمه‌ای ناسره، نامناسب، تند،

مستهجن و دور از ذهن باشد، این کلمه عیب دارد. تقریباً همه کسانی که آنتی هستند یا به زبان آنتی سخن می‌گویند، از ارتکاب چنین غلط‌هایی پرهیز کرده‌اند. با این حال، سخنوری که سخنش از این حد فراتر نمی‌رود، سخنور است اما نه سخنوری در خور اعتنا. این گونه سخنوران ورزشکارانی را می‌مانند که می‌توانند در سالن ورزش تمرین کنند، اما در خور آن نیستند که برای کسب جایزه در المپیا رقابت کنند. ورزشکارانی که در پی جایزه‌اند، لاجرم به هیچ بیماری گرفتار نیستند، اما به سالم بودن تن خود بسنده نمی‌کنند بلکه به افزایش قدرت و ورزیده کردن عضلات خویش می‌پردازند و حتی پوست خود را در آفتاب به رنگ مفرغ در می‌آورند. پس اگر می‌توانیم، از اینان تقلید کنیم و اگر نمی‌توانیم از کسانی تقلید کنیم که در هنرشان نقصی راه نیافته است و این در مورد نویسندگان آنتی صادق است نه آنان که سبک فاخرشان آکنده از نقص است. از این دسته دوّم آسیا بسیار پرورده است. اگر به راستی می‌توانیم حتی به این پایه دست یابیم - چرا که این کار سترگی است - پس در صورت امکان از لوسپاس و فراتر از هر چیز از ساده‌گویی او تقلید کنیم. لوسپاس در بسیاری از قطعات خود به سبکی متعالی دست می‌یابد، اما از آنجا که تقریباً تمامی قطعات او نطق‌های خصوصی است - حتی این قطعات نیز برای دیگران نوشته شده و موضوعاتی پیش پا افتاده دارند - سخنوری بفایت حقیر بنظر می‌رسد چرا که او به عمد از فخامت سبک خود می‌کاهد تا سبکش با موضوعات پیش پا افتاده گفتارش تناسب پیدا کند.

اگر کسی بدین شیوه سخن گوید و سخن گفتن به شیوه‌ای پخته‌تر از او بر نیاید، باز باید او را سخنور به شمار آریم، اما سخنوری کم‌مایه، که سخنور بزرگ آن است که سخن را در خور موضوع آن و توان خود پیروانند. به سخن دیگر، دموستنس بی‌گمان می‌توانست آرام و باوقار سخن گوید، لیکن لوسپاس شاید در ایراد خطابه‌ای پرشور ناتوان بود، اما این دو اگر فکر می‌کردند در محاکمه میلو*، آنگاه که سپاه در فوروم و در همه معابد اطراف آن گرد آمده بود، دفاع از میلو به همان شیوه که در مورد جرمی خصوصی و در برابر داوری واحد به کار می‌بریم، کارساز خواهد بود، آنگاه بی‌گمان قدرت تأثیرگذار شیوایی کلام را بر حسب توان محدود خود می‌سنجیدند، نه بنابر ماهیت هنر سخنوری.

پس ما باید پاسخی در برابر دعوای رایج برخی مردم داشته باشیم. گروهی مدعی‌اند که به شیوه آنتی سخن می‌گویند و دیگران بر این دعوی‌اند که هیچ رومی بدین شیوه سخن نمی‌گوید. گروه دوم را می‌توانیم نادیده انگاریم، چرا که واقعیات، خود پاسخ ایشان را به تمامی می‌دهد؛ ایشان را به سخن گفتن در هیچ محاکمه‌ای فرا نمی‌خوانند و اگر هم فرا خوانند، مایه خنده می‌شوند و از دادگاه رانده می‌شوند؛ زیرا اگر آنچه مایه خنده داوران شده سخن پردازیه‌های ایشان باشد، این خود بهترین دلیل بر این است که به شیوه آنتی سخن گفته‌اند. اما کسانی که مدعی‌اند ما به شیوه آنتی سخن نمی‌گوییم، اما اعتراف می‌کنند که خود سخنور نیستند، اگر گوشی تعلیم دیده و قضاوتی هوشمندانه داشته باشند، با ایشان رای می‌زنیم، به همان‌گونه که نقاشی با مردمی که به تماشای نقاشی‌اش آمده‌اند، رای می‌زند. این مردم استعداد نقاشی ندارند اما دستی در نقد دارند. از سوی دیگر، اگر ایشان بنابر فراست خود در

* تیتوس آنیوس میلو در سال ۵۲ ق م به قتل کلودیوس مهم شد. سیسرون دفاع از او را بر عهده گرفت اما به سبب موقعیت حاکم بر دادگاه هنان اختیار از دست داد و غشمگین شد. م. انگلیسی.

سخنوری پسندی و سواس آمیز داشته باشند و از سخنان فحیم و پرشکوه لذتی نبرند، بگذار تا بگویند سبک ساده و پالوده را خوش می‌دارند و خطابه غزا را خوار می‌شمرند، اما بهتر است از این دعوی دست بردارند که سخنوران بی تکلف تنها کسانی هستند که به شیوه آنتی سخن می‌رانند؛ یعنی، به گمان ایشان، کسانی که کوتاه و بدون خطا سخن می‌گویند. آن خطابه‌ای که پرشکوه و فحیم باشد و از خطا نیز پرهیزد، بهترین نمونه شیوه آنتی است. تردیدی در این نیست که ما چندان که آرزومند شیوایی سخن خود هستیم، خوش داریم که این سخنان ستایش مردمان را نیز برانگیزد. زیرا پرسش ما، این نیست که شیوه آنتی چگونه شیوه‌ای است، بلکه این است که بهترین شیوه سخن راندن کدام است. از آنچه گفتیم می‌توان دریافت که چون بیشتر سخنوران نامور یونان در آتن می‌زیسته‌اند، و برترین ایشان دموستنس بوده، کسی که از او تقلید کند به شیوه آنتی و به بهترین شیوه سخن گفته، باری از آنجا که سخنوران آتن را سرمشق سخنوری می‌دانیم، سخن گفتنی به شیوه آنتی به معنای سخن گفتن به شیوه درست است.

اما از آنجا که ماهیت سبک سخنوری آنتیان به درستی شناخته نبود، وظیفه خود دانستم کاری را بر عهده گیرم که به حال دانشجویان سودمند باشد، اگرچه مرا از آن سودی نرسد. پس خطابه‌های دو تن از نامورترین سخنوران آتن، آیسخینس و دموستنس را ترجمه کردم، و اینها خطابه‌هایی بود که اینان بر ضد یکدیگر ایراد کرده بودند. اما ترجمه من ترجمه مترجمان نبود، ترجمه مردی سخنور بود*. من در این ترجمه فکر و قالب را گرفتم، یا شاید بتوان گفت پیکره اندیشه را گرفتم، اما آن را در زبانی به کار بردم که کاربردش برای ما آسان است، و در این کار ضرورتی ندیدم که کلمه به کلمه متن اصلی را ترجمه کنم، بلکه خود را به حفظ سبک کلی و قدرت زبان مقید کردم. زیرا فکر می‌کردم ناچار نیستم این خطابه‌ها را کلمه به کلمه، مثل سکه، بشمارم و تحویل خواننده بدهم، بلکه می‌بایست آنها را یک جا وزن کنم و به او بسپارم. حاصل کار من این است که رومیان از این پس می‌دانند از کسانی که دعوی سبک آنتی می‌کنند چه چیزی را طلب کنند و به کدام قواعد سخنوری پای بند باشند.

شاید برخی مردم بگویند: «اما تو کودیدس به این کار تو اعتراض خواهد کرد، زیرا برخی مردم بلاغت و فصاحت او را می‌ستایند». اینان حق دارند. اما این نکته تأثیری بر آن سخنوری که مراد ماست نخواهد داشت. زیرا بیان رویدادها در روایتی تاریخی یک چیز است و استدلال کردن برای مغلوب کردن حریف در بحث یا دفاع از خود، چیز دیگر. سرگرم داشتن شنونده به هنگام داستان‌سرایی یک چیز است و انگیزش او چیز دیگر. خواهند گفت: «اما سبک این گوینده زیباست». آیا زیباتر از سبک افلاطون است؟ آخر سخنوری که ما می‌خواهیم باید با سبکی که می‌آموزد، دلپذیر است و برانگیزنده است، در دادگاه سخن بگوید. پس، اگر کسی ادعا کند که در دادگاه به سبک توکودیدس سخن می‌راند، در واقع ثابت کرده که هیچ تصویری از آنچه در عالم سیاست و قضاوت می‌گذرد ندارد. اما اگر به این

* در اینجا سیسرون به طور اخص از ترجمه «معنا در برابر معنا» سخن نمی‌گوید (این اصطلاحی است که سنت جرودم به کار برد در تشبیه به اصطلاح کلمه به کلمه که از سیسرون است) در واقع این گفته او را می‌توان با آزادی بیشتر (به سبک سخنوران) با استفاده از اصطلاحات یوجین نایدا چنین ترجمه کرد: «من در ترجمه خود در پی معادلهای صوری نبودم، معادلهای پویا را می‌جستم» و با استفاده از اصطلاحات نیومارک: «هدف من معادلهای سمانتیک نبود، معادلهای ارتباطی بود».

بسنده کند که ستایشگر توکودیدس باشد من نیز در این ستایش با او هم‌رایم.

حتی ایسوکراتس که افلاطون جاودان که همزمان اوست، در فدروس شهادت می‌دهد که مورد ستایش سقراط بوده و همه پژوهندگان او را سخنوری تمام‌عیار شمرده‌اند، در چشم من سخنوری کامل نیست. زیرا سخنوری او به کار نبرد نمی‌آید و پولاد را به کار نمی‌گیرد، بلکه با شمشیر چوبین بازی می‌کند. شیوه‌کار من شاید دوگونه اعتراض برانگیزد: نخست این که «اصل متن یونانی از آنچه تو ترجمه کرده‌ای بهتر است». به جاست که از این منتقدان پیرسیم آیا شما خود می‌توانید چیزی بهتر از این به زبان لاتین بنویسید؟ اعتراض دوم این است که «چرا باید به جای متن یونانی این ترجمه‌تورا بخوانم؟» اما این منتقدان در عین اعتراض به ترجمه‌من آثاری دیگر چون آندریا، آندروماخه و آنتیوپه را که به لاتین ترجمه شده می‌پذیرند. اگر اینان به ترجمه‌شعر به لاتین اعتراضی ندارند، پس از چیست که به ترجمه‌خطابه به لاتین اعتراض می‌کنند؟

اما بهتر آن که به کار خود بپردازیم. و نخست شرحی از دعوایی بیاورم که میان آن دو سخنور در دادگاه گذشت. در آتن قانونی بنیادین بود مبنی بر این که هیچ کس حق ندارد تا زمانی که شهروندی صاحب‌مقام گزارش دوران خدمت خود را عرضه نکرده، برای او پیشنهاد تاج افتخار کند. قانونی دیگر مقرر می‌داشت آنان که شورای آتن پاداشی به ایشان می‌دهد باید این پاداش را در تالار شورا دریافت دارند. دموستنس زمانی نظارت بر کار تعمیر حصارهای شهر را بر عهده داشت و هزینه‌این کار را از کیسه‌خود پرداخت. پس به پاس این خدمت تسیفون برای او تقاضای تاجی زرین کرد، اگرچه دموستنس در آن زمان گزارش کار خود را تقدیم شورا نکرده بود. تسیفون همچنین پیشنهاد کرده بود که اعطای تاج به دموستنس باید در تئاتر و در برابر مردمان باشد، هرچند که آن مکان، مکانی برای نشستهای رسمی و قانونی نبود؛ نیز پیشنهاد کرده بود که باید اعلام شود این تاج به سبب کار نیکی است که دموستنس در حق مردم آتن کرده است. آنگاه آیسخینس تسیفون را به محاکمه فراخواند به این اتهام که پیشنهاد او مبنی بر این که دموستنس پیش از تقدیم گزارش کار خود پاداشی دریافت کند و نیز این که این پاداش در تئاتر به او داده شود، خلاف قوانین بنیادین آتن بوده، همچنین دعوی نیکوکاری دموستنس راست نبوده، زیرا دموستنس نه مردی نیک بوده و نه سزاوار نیکی مردمان شهر است.

چنین دعوایی با شیوه‌عمل دادگاههای ما تفاوت بسیار دارد، با این همه موضوعی پراهمیت است. زیرا نشان دهنده تفسیری ظریف از قانون، از زیان دو طرف دعواست و نیز مقایسه‌ای جالب میان خدمات عمومی دو سخنور را به ما می‌نمایاند. افزون بر این، از آنجا که دموستنس، آیسخینس را به نادرستی در ایام سفارتش متهم کرده بود، او دلیل استواری داشت تا در پوشش حمله به تسیفون عملکرد دموستنس و آبروی او را پیش داوران آماج تردید کند. بنابراین آیسخینس در دادخواهی خود چندان بر این نکته که دموستنس گزارش کار خود را عرضه نکرده تأکید نکرد، بلکه بر این مسأله پای فشرده که دموستنس که مردی شرور و فاسد است شایسته ستایش مردمان نیست. آیسخینس اعتراض خود به تسیفون را چهار سال پیش از مرگ فیلیپ مقدونی عرضه کرد اما محاکمه ایشان چند سال بعد، یعنی آنگاه که اسکندر فرمانروای آسیا شده بود، برگزار شد. مردمانی از هر گوشه یونان در این دادگاه

حضور داشتند. زیرا برای ایشان چه چیزی مهمتر از این بود که به تماشای محاکمه‌ای بنشینند که در آن دو سخنور نامور و تمام‌عیار، بنابر خصومتی فردی، در کشاکشی بی‌امان مقابل هم می‌ایستادند؟ اگر من، چنان که آرزو دارم، توانسته باشم با حفظ همه فضایل کلام ایشان، یعنی حفظ افکار، پیکره افکار و نظم و ترتیب موضوعات، و پیروی از زبان تنها تا آنجا که از گویش ما فاصله بسیار نمی‌گیرد. اگرچه همه کلمات تک به تک ترجمه اصل یونانی نیستند، دست‌کم کوشیده‌ام تا از همان سنخ کلمات استفاده کنم. خطابه‌های ایشان را به زبان لاتین برگردانده باشم، آنگاه معیاری برای سنجش گفتار آنان که می‌خواهند به شیوه آنتی سخن بگویند در دست خواهیم داشت. اما بیش از این از خود سخن نگویم. اکنون گوش به گفتار آیسخینس بسپاریم که خود به زبان لاتین سخن می‌گوید.

ترجمه فلسفه یونانی به لاتین

بخشی از *De finibus bonorum et malorum* (۴۴-۴۵ قبل از میلاد مسیح)

بروتوس عزیز، در این مقاله برآنم که موضوعاتی را که فیلسوفان گرانمایه و فرزانه پیش از این به زبان یونانی به بحث کشیده‌اند، به جامعه لاتین بیارایم و لذا نیک می‌دانم که این گفتار از هر سو با انتقاد بسیار روبرو خواهد شد. برخی اشخاص، هم آنان که لاف ادبیات می‌زنند، فلسفه را به کلی تقبیح می‌کنند. برخی دیگر چندان مخالفتی با فلسفه ابراز نمی‌کنند به شرط اینکه به شیوه‌ای تفتنی بدان پردازیم. اینان برآنند که نباید توجه و علاقه بسیار صرف فلسفه کرد. گروهی دیگر، که یونانی خوانده‌اند و لاتین را تحقیر می‌کنند، خواهند گفت که ترجیح می‌دهند وقتشان را صرف خواندن یونانی کنند. و بالاخره گمان می‌کنم کسانی نیز هستند که مایلند توجه مرا به دیگر حوزه‌های اندیشه سوق دهند زیرا برآنند که هرچند فلسفه سرگرمی مفزحی است، شأن و شخصیت من اجل از آن است که به فلسفه پردازم. اینک به تمامی این مخالفت‌ها پاسخی کوتاه خواهم داد.

پیش از این، در کتابی که در ستایش فلسفه نوشته‌ام، به انتقادهای ناروا از فلسفه پاسخ کافی دادم تا در برابر حملات گزنده هورتنسیوس از فلسفه دفاع کنم. استقبال خوب شما و دیگر صاحب‌نظران از کتاب مرا بر آن داشت تا کار را ادامه دهم زیرا نمی‌خواهم کسی تصور کند که من نمی‌توانم آتش علاقه‌ای را که برانگیختم همچنان مشتعل نگه دارم. گروه دوم از منتقدان فلسفه، هرچند پرداختن به فلسفه را جایز می‌دانند، معتقدند که نباید آن را جدی انگاشت، پس طالب نوعی قیدوبند هستند که تعیین حدود آن چندان ساده نیست. فلسفه چنان است که قیدوبند نمی‌شناسد. در حقیقت، نظر آن دسته از مخالفین که می‌کوشند توجه ما را بکلی از فلسفه منحرف کنند، منطقی‌تر از نظر کسانی است که می‌خواهند برای آنچه ذاتاً حدناپذیر است حد تعیین کنند و انتظار دارند که ما در نیمه راه مطالعه علمی توقف کنیم که هرچه در آن پیش می‌رویم، ارزشش افزوده می‌شود. اگر خرد قابل حصول است بگذار هم آن را کسب کنیم و هم از آن لذت ببریم. یا اگر کسب خرد دشوار است، جستجوی حقیقت آنگاه پایان می‌پذیرد که به کشف حقیقت نایل شویم. وقتی چیزی که در پی تحصیل آنیم تا به این حد والاست، بی‌همتی است که از تحصیل آن دست بکشیم. براستی اگر ما نویسندگی را دوست می‌داریم،

چه کسی چندان گستاخ است که ما را از این کار باز دارد؟ یا اگر نویسندگی را کار دشواری می‌یابیم، کیست که می‌تواند برای تلاش انسانی دیگر حد تعیین کند؟ این بی‌گمان تاحدی به سخن کرمس در نمایشی از ترتیوس نزدیک است، آنجا که به همسایه جدید خود نصیحت می‌کند که "نه جهد کند، نه رنج بر خود هموار کند و نه بارگرانی بر دوش بکشد". البته کرمس همسایه‌اش را نه از رنج هر نوع کار بلکه از رنج کار پست باز می‌دارد. فقط انسانی فضول به کاری ایراد می‌گیرد که مثل کارمن، کار عشق است.

پس کار دشوارتر، پاسخگویی به انتقاد گروهی است که نوشته‌های لاتینی را تحقیر می‌کنند. آنچه بیش از هر چیز مرا متحیر می‌کند این است که چرا اینان دوست ندارند موضوعاتی مهم و ارزشمند به زبان بومی‌شان بیان شود حال آنکه با اشتیاق تمام نمایشنامه‌های لاتینی را که لفظ به لفظ از یونانی ترجمه شده می‌خوانند. انسان در می‌ماند که چگونه ممکن است فردی از نام "رومی" چنان منتفر باشد که مده‌آ اثرانیوس و آنتیوپه اثر پاکوویوس را طرد کند و خوار بشمارد و چنین دلیل بیاورد که هرچند از نمایشنامه‌های هم طراز آنان به قلم ائوریپیدس لذت می‌برد. کتابهای لاتینی را بر نمی‌تابد. این فرد با خود می‌گوید چرا باید یاران جوان نوشته کاسیلیوس یا دوشیزه آندروس نوشته ترتیوس را بخوانم حال آنکه می‌توانم به جای آنها دو کمدی از مناندر را بخوانم.

با چنین فردی سخت مخالفم تا بدان حد که معتقدم نه تنها الکترا نوشته سوفوکلس کار بزرگی است، بلکه ترجمه ضعیف آتیلیوس از این اثر نیز ارزش خواندن دارد. لیسینیوس او را "نویسنده آهنی" می‌نامد، اما در نظر من او نویسنده است و بنابراین مستحق آن است که آثارش را بخوانیم. ناآگاهی مطلق از شعرای خودمان یا از رکود کامل فعالیت ذهنی ما خبر می‌دهد یا بیانگر پالایش ذوق است تا بدان حد که به هوسکاری انجامیده است. به گمان من کسی را که با ادبیات بومی ما آشنا نیست نمی‌توان اهل کتاب دانست. وقتی این جمله را به راحتی جمله معادل آن در یونانی می‌خوانیم،

Would that in forest glades*

آیا باید اعتراض کنیم که خطابه‌های افلاطون در زمینه اخلاق و سعادت را به زبان لاتین پیش روی خواننده گذاشته‌اند؟ حال فرض کنید کار ما صرفاً ترجمه نباشد بلکه در عین حال که نظرات نویسندگان برگزیده خود را حفظ می‌کنیم، نظم و ترتیبی دیگر به آنها بدهیم و انتقاد خویش را نیز در کنار نظرات آنان بیاوریم. این مخالفان چه دلیلی دارند که نوشته‌های یونانی را فراتر از آثاری بدانند که هم به سبکی فاخر نوشته شده‌اند و هم صرفاً ترجمه آثار یونانی نیستند؟ شاید در پاسخ بگویند که یونانیان پیشتر درباره این موضوعات بحث کرده‌اند. باز می‌گوییم، جز این حکم که هر نوشته را باید خواند چه دلیلی برای خواندن نوشته‌های انبوهی از نویسندگان یونانی دارند. فلسفه رواقیون را در نظر بگیرید. چه جنبه‌ای از آن است که کریسیوس به آن پرداخته است؟ با این حال ما نوشته‌های دیوگنس، آنتیپاتر، منسارخوس، پاناتیوس و مخصوصاً دوستان پوسیدونیوس را نیز می‌خوانیم. همچنین تئوفراستوس به

موضوعاتی پرداخته که قبلاً ارسطو بحث کرده است، اما خواندن آثار او نیز خالی از لذت نیست. اییکوریان نیز به واسطه مشرب خود درباره موضوعاتی می‌نویسند که ایپکور و نویسندگان باستان به آنها پرداخته‌اند. اگر نویسندگان یونانی با ارائه همان موضوعات اما در زمان و مکانی دیگر خوانندگان یونانی می‌یابند، چرا نباید رومی‌ها نوشته‌های رومیان را بخوانند؟

با این حال حتی اگر من آثار افلاطون یا ارسطو را بی‌کم‌وکاست ترجمه کنم، کاری که شاعران ما با نمایشنامه‌ها کرده‌اند، آیا شناساندن این فرزنانگان برتر به هم میهنانم خدمت به وطن نیست؟ اما واقعیت این است که روش من تاکنون چنین نبوده است هرچند که احساس نمی‌کنم چیزی مرا از اتخاذ این روش باز دارد. به صراحت می‌گویم که من این حق را برای خویش قائم که هرگاه موقعیت اقتضا کرد برخی قطعات را که مناسب می‌یابم، خاصه از نوشته‌های فلاسفه‌ای که ذکر کردم، به عاریت بگیرم، همچنان که انیوس پیوسته از هومر وام می‌گیرد و افرانیوس از مناندر. و اگر همه دنیا نیز نوشته مرا بخوانند، همچون لوسیلیوس زیان به اعتراض نمی‌گشایم. فقط آرزو می‌کنم یکاش پرسیوس امروز زنده بود، همچنین اسکییو و روتیلیوس که لوسیلیوس از ترس انتقاد آنها اعلام می‌کند که مخاطبانش توده مردم تارنتوم، کونستیا و سیسیل هستند. این بی‌گمان همچون دیگر کارهای لوسیلیوس بسیار زیرکانه است. اما در دوره لوسیلیوس منتقدان صاحب فضل وجود نداشتند که او را به ستوه بیاورند. همچنین نوشته‌های او موضوعاتی سبک‌تر دارد و هرچند از ظرافت طبع بسیار برخوردارند، اما انشای ادیبانه ندارند. من اگر آنچنان شجاعتی دارم که کتابم را به تو پیشکش کنم که در مقام فیلسوف حتی با یونانیان پهلو می‌زنی، از هیچ خواننده‌ای واهمه نخواهم داشت. تو خود با تقدیم رساله شغف‌انگیزت با عنوان در باب فضیلت به من مرا به این کار خطیر فراخواندی. تردیدی ندارم که دلیل بیزاری برخی افراد از ادبیات لاتین این است که آنان برخی ترجمه‌های یونانی عاری از اندیشه و ظرافت را خوانده‌اند که زبان ترجمه آنها بد زبان اصل کتاب بدتر بوده است. با این افراد حرفی ندارم به شرط آنکه آنان کتابهایی را نیز که نویسندگان یونانی درباره آن موضوعات نوشته‌اند نخوانند. اما اگر کتابی لاتین موضوعی بدیع و سبکی پاکیزه، متین و زیبا داشته باشد، چه کسی چنین کتابی را نمی‌خواند، جز فردی جاه‌طلب که خود را یونانی تمام‌عیار می‌داند، لقبی که اسکاولا زمانی که در آتن در منصب قضاوت بود به آلبوکیوس داد؟ ... من شخصاً از این در حیرتم که چرا نوشته‌ای وطنی که چندان باب روز نیست باید اینقدر مورد تمسخر واقع شود. در اینجا جای آن نیست که این نکته را اثبات کنم. اما به گمان من، همانطور که بارها گفته‌ام، زبان لاتین، برخلاف آنچه تصور می‌شود نه تنها فقر وازگان ندارد بلکه در واقع از زبان یونانی بسیار غنی‌تر است. سخنوران و شاعران برجسته ما که پیوسته الگویی برای تقلید پیش روی خود داشته‌اند، کی در ایجاد سبکی متکلف یا پاکیزه درمانده‌اند؟